



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و نود و یکم





خانم فرزانه



خلاصه شرح غزل ۲۴۵۸ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۸ گنج حضور

سنگ مزن بر طرف کارگه شیشه‌گری
 زخم مزن بر جگر خسته خسته‌جگری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

[از زبان انسانی که دلش می‌خواهد همانیدگی‌ها را بیندازد خطاب به خدا و زندگی می‌گوید:] خدایا، همانیدگی‌های انسانی را که با چیزها هم‌هویت شده و هنوز هم می‌خواهد همانیده بشود نشانه مگیر و بر آن‌ها سنگ نینداز. [اگر هر همانیدگی را یک شیشه در نظر بگیریم چنین انسانی مانند یک کارگاه شیشه‌گری و پر از مکر و دغل‌های من‌ذهنی است یعنی دائماً می‌تواند بشکند و برنجد.] خدایا بر جگر زخمی انسان مانده در ذهن که خسته از همانش با چیزهاست اما هنوز خوشبختی را در داشتن آن‌ها می‌بیند و قدر زخم تو را نمی‌داند، زخم مزن.

بر دل من زن همه را، زآنکه دریغ است و غبین
 زخم تو و سنگ تو بر سینه و جان دگری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸
 -غبین: زیان دیده، مغبون

خدایا، [به جای آن انسان‌ها] همانیدگی‌های مرکز مرا نشانه بگیر و بر آن‌ها سنگ بزن. زیرا این سنگ تو و زخم تو حیف است که به انسان همانیده دیگری بخورد که در خواب ذهن است و قصد بیدار شدن ندارد و اگر بر من نخورد مغبونیت و زیان کاری بزرگی نصیبم می‌شود.
 [مولانا با این دو بیت بیان می‌دارد بهتر است انسان دارای من ذهنی به‌طور داوطلبانه خواهان تیرهای قضا شود تا با برخورد آن‌ها و ایجاد درد هشیارانه، به وجود همانیدگی‌هایش آگاه شده و آن‌ها را از مرکزش پاک کند.
 در غیر این صورت مانند کارخانه‌ای از شیشه‌های هم‌هویتی شده، و تمام رنجش‌ها، مکرها و توقعات من ذهنی زندگی‌اش را فلج خواهد کرد.]

باز رهان جمله اسیرانِ جفا را جز من
تا به جفا هم نکنی در جز بنده نظری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

خدایا، به انسان‌های اسیرِ جفا که به زندگی وفادار نبوده و از جنس جسم هستند و دوست ندارند تیر قضا به همانیدگی‌شان بخورد، تیر نزن. آن‌ها را از درد فعلی‌شان باز رهان و تسکین بده. فقط به همانیدگی من که به تو آگاهم تیر بزن. حتی اگر جفا و کم‌لطفی هم می‌کنی فقط به من نظر کن نه به دیگری. [به عبارت دیگر نظر مثبت و عنایت خداوند به کسی عطا می‌شود که هشیارانۀ دنبال تیر جفای او باشد، زیرا تیر جفای زندگی جفای انسانی را نشان می‌دهد که هنوز از جنس خدا نشده است. با آن تیر، همانیدگی‌ها از مرکز پاک شده و سپس قضا و کن فکان، خودش سپر انسان می‌شود. بدین ترتیب از ارتعاش انسان‌های زنده شده به خدا، انسان‌های اسیر جفا و زیر درد نیز متوجه می‌شوند باید همانیدگی را رها کنند.]

هم به وفا با تو خوشم، هم به جفا با تو خوشم
نی به وفا، نی به جفا، بی تو مبادم سفری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

خدایا، من، هم به وفا با تو خوشم یعنی هنگامی که خودت را نشانم می دهی و با فضاگشایی شاد و آرام و از
جنس تو می شوم؛ و هم به جفایت یعنی وقتی به ظاهر با قضا و کن فکانت به من جفا می کنی اما در باطن به من
می فهمانی که یک همانیدگی در مرکز دارم و باید ریاضت بکشم تا از مرکز پاک شود. پس چه وفا کنی، چه
جفا کنی [که تو بهتر می دانی و من نمی دانم]، بدون تو نمی خواهم و نمی توانم به هیچ سفری بروم.

چونکه خیالت نبُود آمده در چشم کسی
 چشم بز کشته بُود تیره و خیره‌نگری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸
 -کشته: مُرده، ذبح شده

-خیره‌نگر: کسی که به نقطه‌یی نظر دوزد و به جای دیگر ننگرد؛ حیران

وقتی خیال تو ای خدا به صورت فضای گشوده‌شده در مرکز انسانی نباشد به‌طوری که چشم عدم او باز نشود، چشم جسمی‌اش که از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند مانند چشم بز کشته‌شده است که به‌ظاهر خیره نگاه می‌کند اما چیزی نمی‌بیند و از آن نگاه نفعی عایدش نمی‌شود [و نمی‌بیند که امتداد خداوند است و باید هشیارانه به او زنده شود. نمی‌بیند که دیدن برحسب همانیدگی و هشیاری جسمی چقدر مضر است.]

پیش ز زندانِ جهان با تو بُدم من همگی
کاش بر این دامگهم هیچ نبودی گذری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

خدایا، پیش از حبس شدن در زندان این جهان و افتادن در دام همانیدگی‌هایش من تماماً با تو و از جنس تو بودم. ای کاش از این دامگاه عبور نمی‌کردم و اشتباهِ ماندن در زندان همانیدگی‌ها را ادامه نمی‌دادم.

چند بگفتم که: خوشم، هیچ سفر می‌نروم
این سفر صعب نگر ره ز علی تا به ثری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸
-ز علی تا به ثری: از افلاک تا خاک

زمانی که پیش زندگی بودم و هنوز هشیاری‌ام از اصل خود جدا نشده بود چقدر گفتم که این‌جا عالم خوب است
چون پیش زندگی هستم و دلم نمی‌خواهد به این سفر مشکل بروم و از بالاترین مقام یعنی وحدت با زندگی به
پایین‌ترین مرتبه هشیاری که همان من‌ذهنی است سقوط کنم.

لطف تو بفرفیت مرا، گفت: برو هیچ مَرَم
بدرقه باشد کرمم، بر تو نباشد خطری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

لطف تو هشیاری جسمی مرا فریب داد و گفت برو و رَم نکن یعنی عقب نکش، زیرا کرم، بخشش، لطف و حمایت من در این سفر همراه توست و من از تو مراقبت می کنم. بدان که تو از جنس خود من هستی بنابراین خطری برایت پیش نخواهد آمد [مولانا در این بیت ضرورت توکل به خدا و زندگی و پرهیز از ترس در مسیر تبدیل شدن به خدا را یادآوری می کند].

چون به غریبی بروی، فُرجه کنی، پخته شوی
 باز بیایی به وطن باخبری، پرهنری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸
 -فُرجه کردن: تفرّج کردن، رهایی از غم و اندوه با گردش

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] ای انسان، وقتی وارد جهان ذهن که جهان غریبی است شوی و فرصت تماشای عالم مکان و لامکان را پیدا کنی از جنس ذهن شده و با چیزها همانیده می شوی. بعد که با فضاگشایی از ذهن خارج شده و وارد شهر یکتایی شوی در این همانیدن و آزاد شدن مدام، پخته می شوی. بدین ترتیب دوباره به وطن که فضای یکتایی است یعنی پیش خدا برمی گردی و این بار، هم از اسرار زندگی خبر پیدا می کنی و هم پر از هنرها و فضیلت های حضور می شوی و زندگی اسرارش را از طریق مرکز تو به جهان پخش می نماید.

گفتم: ای جانِ خبر، بی تو خبر را چه کنم؟
بهرِ خبرِ خود که رود از تو؟ مگر بی خبری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

[از قول انسان می گوید:] به خدا گفتم: ای اصلِ خبر من می دانم که تو جانِ خبر هستی. بدون تو، من خبری را که
ذهن می سازد چکار می خواهم بکنم؟ برای خبرِ ذهنی چه کسی از تو جدا می شود؟ مگر کسی که بی خبر از تو و
مشغول ذهنش باشد و فضا را باز نکند و از مرکز عدم و آفرینندگی آن به دور باشد.

چون ز گفت باده گشتم، بی خبر و مست و خوشم
بی خطر و خوف کسی، بی شر و شور بشری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

خدایا، من اگر از دست تو باده یکتایی و شراب ایزدی بگیرم و دم تو با فضاگشایی ام نصیبم شود، دیگر از خبر بیرونی و ذهنی بی خبرم و مست و شاد از بودن با تو هستم. در چنین حالتی هیچ خطری مرا تهدید نمی کند و از هیچ کس نمی ترسم. خراب کاری من ذهنی خودم و من های ذهنی دیگر هم روی من اثر ندارد چون فضای گشوده شده و مرکز عدم را نمی توان تهدید یا مختل کرد.

گفت به گوشم سخنان، چون سخنِ راه‌زنان
 بُرد مرا شاه ز سر، کرد مرا خیره‌سری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۴۵۸
 -از سر بُردن: بیهوش کردن، فریب دادن

خداوند به گوش من سخنانی گفت مانند سخن راه‌زنان یا کسانی که انسان را فریب می‌دهند. [او گفت که اگر فضاگشایی کنم هشیارانه به اسرار زندگی پی می‌برم.] من هم از سخنان او مست و بی‌هوش شدم و آن سری را که بتوانم با آن در ذهن بمانم و فکر کنم، از دست دادم. [مادامی که انسان مست خدا باشد خیره‌سری او مثبت و سازنده است اما اگر مست من‌ذهنی باشد این خیره‌سری منفی و مخرب خواهد بود.]

قصه دراز است بلی، آه ز مکر و دغلی
گر ننماید کرمش این شب ما را سحری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۸

قصه بی‌مرادی‌های انسان در راه زنده شدن به خدا خیلی طول کشیده و دراز است. قرار بوده ما به خدا زنده شویم، اما وقتی به این جهان آمدیم اسیر همانیدگی‌ها شدیم و این تبدیل طول کشید. تنها چاره این است که گرم و لطف خدا شب دراز ذهن ما را چه به صورت فردی و چه جمعی سحر کند و با فضاگشایی و آگاهی از مکر و دغل من‌ذهنی، آفتاب زندگی از مرکزمان طلوع نماید.

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: فرزانه
گوینده: فرزانه



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۸ گنج حضور، بخش اول

گر ز جبرش آگهی، زاریت کو؟
بینش زنجیرِ جباریت کو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۰

اگر تو واقعاً از قانون جبر خداوند آگاهی [که باید به او زنده شده و هشیاری‌ات از ذهن آزاد گردد، خداوند مرتب به مرکز همانیدهاست حمله می‌کند و تو باید فضا را بگشایی] پس چرا زاری و احساس عجز نمی‌کنی و به صورت «من» بلند می‌شوی؟ چرا نمی‌بینی که در زنجیر همانیدگی‌ها اسیر شده‌ای و با من ذهنی نمی‌توانی کاری بکنی؟

بسته در زنجیر، چون شادی کند؟
کی اسیرِ حبس، آزادی کند؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۱

به عنوان مثال کسی که به زنجیر بسته شده باشد، چگونه شادی سر دهد؟ و کسی که به زندان و حبس افتاده کی می تواند احساس آزادی کند؟ [به عبارت دیگر من نباید به شادی و خوشی های من ذهنی قانع باشم و با وجود این که هشیاری ام در ذهن اسیر همانیدگی هاست ادعای آزادی بکنم.]

ور تو می بینی که پایت بسته اند
 بر تو سرهنگان شه بنشسته اند
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۲
 -سرهنگ: پیشرو لشکر، پهلوان، مأمور اجرای حکم کیفر

مثلاً اگر تو خود را در حالتی می بینی که دست و پایت را بسته اند و مأموران شاه که در اینجا نماد همانیدگی ها هستند بر تو مسلط شده و اجازه فکر و عمل درست را نمی دهند... [ادامه در بیت بعد]

پس تو سرهنگی مکن با عاجزان
زانکه نبود طبع و خوی عاجز، آن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۳

-سرهنگی: حالت و عمل سرهنگان، کنایه از بکار گرفتن زور و ضرب و امر و نهی

حال که چنین است پس تو خودنمایی نکن و بر مردم ناتوان که هنوز من ذهنی دارند زور نگو، امر و نهی نکن و تمرکزت روی خودت باشد؛ چراکه طبع و سرشت عاجزان سلطه جویی و کنترل دیگران نیست.

چون تو جبرِ او نمی‌بینی، مگو
ور همی بینی، نشانِ دیدِ کو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۴

اگر تو من‌ذهنی داری و زیر سلطهٔ ذهن، جبرِ خدا را نمی‌بینی «که باید همانیدگی‌ها را بشناسی و بیندازی و
مرکزت را عدم کنی» پس بیهوده از آن دَمِ مزین؛ ولی اگر واقعا اجبار خدا را در عدم کردن و انداختن
همانیدگی‌ها می‌بینی علامت و نشان آن در تو کدام است؟

در هر آن کاری که میل است بدان
قدرت خود را همی بینی عیان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۵

در هر کاری که مطابق خواسته‌های من‌ذهنی توست و با آن همانیده بوده و می‌خواهی آن را داشته باشی تو فکر می‌کنی قدرت کافی را در به‌دست آوردنش داری.

در هر آن کاری که میل نیست و خواست
اندر آن جبری شدی، کین از خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۶

ولی نسبت به هر کاری که بدان تمایل نداری، مثل فضاگشایی، پرهیز کردن و انداختن همانیدگی‌ها، تو در آن کار خود را جبری نشان می‌دهی و می‌گویی من نمی‌توانم وضعیتم را عوض کنم و این کار خداست. [ما در این لحظه به حرف من‌ذهنی خود گوش کرده، فضا را نمی‌گشاییم، درد ایجاد می‌کنیم و آن را به خدا نسبت می‌دهیم.]

انبیا در کار دنیا جبری اند
کافران در کار عُقی جبری اند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۷

پیامبران، کسانی که از فضای گشوده شده پیغام می آورند و خردِ زندگی به فکر و عملشان می ریزد، در کارهای مربوط به این جهان مثل همانیده شدن با چیزها و آدم‌ها و در مرکز قرار دادن آن‌ها جبری هستند و علاقه‌ای به این کارها ندارند؛ ولی کافران، من‌های ذهنی در امور مربوط به آخرت یعنی فضاگشایی جبری هستند، آن‌ها هیچ موقع فضا را نمی‌گشایند و مرکز همانیده و هشیاری جسمی را ادامه می‌دهند.

انبیا را کارِ عُقبی اختیار
جاهلان را کارِ دنیا اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۸

پیامبران کارهای مربوط به آخرت را انتخاب می کنند یعنی مرتب فضاگشایی کرده، فکر و عمل فضای
گشوده شده را انتخاب می کنند، اما جاهلان، دائماً فضابندی می کنند و به دنبال کارهایی می روند که ذهنشان نشان
می دهد.

زآنکه هر مرغی به سوی جنس خویش
می‌پرد او در پس و جان، پیش پیش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۹

زیرا هر پرنده‌ای به سوی جنس خودش می‌پرد و جانش پیشاپیش به سوی او می‌رود. [به عبارت دیگر اگر کسی
فضا را باز کند به سوی زندگی و انسان‌های زنده شده به خدا می‌رود و اگر کسی فضا را ببندد مرغ جانش به سوی
دنیا می‌رود و در سبب‌سازی ذهن می‌افتد.]

کافران چون جنس سجّین آمدند
سجّین دنیا را خوش آیین آمدند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۴۰-
-سجّین: زندان

-خوش آیین آمدن: چیزی را با روی خوش و رضایت کامل پذیرفتن

کافران، من‌های ذهنی چون هم‌جنس زندان ذهن و همانیدگی هستند بنابراین زندان دنیا را دوست دارند و فکر می‌کنند جبری هستند و باید در ذهن بمانند.

(قرآن کریم، سورهٔ مطفّفين (۸۳)، آیهٔ ۷)
«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ.»
«آگاه باشید که اعمال بدکاران [همانیدگان] مکتوب در سجّین [زندان ذهن] است.»

انبیا چون جنسِ علّیین بُدند
سوی علّیینِ جان و دل شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۴۱

اما پیامبران، انسان‌های فضاگشا چون از جنس فضای گشوده‌شده، از جنس خدا هستند بنابراین به درجه‌ای که
فضا را در اطراف اتفاقات می‌گشایند از جنس ذات خود شده و به‌سوی خدا می‌روند.

(قرآن کریم، سورهٔ مُطَفِّفِین (۸۳)، آیهٔ ۱۸)
«كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَّيْنٍ.»
«حقاً، که اعمال نیکان [انسان‌های فضاگشا] در علّیین [فضای گشوده‌شده] مکتوب است.»

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹
-اتقوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

قوة اختیار و قدرت انتخاب برای کسی خوب است که در اطراف هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد فضا را باز کند
و مالک نفس خود بوده و القائنات ذهن رویش اثر ندارد و بیرون از جبر من‌ذهنی‌ست و هشیاری نظر داشته و زیر
کنترل و اداره قضا و کن‌فکان قرار دارد.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
 دور کن آلت، بینداز اختیار
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰
 -زینهار: برحذر باش، کلمه تنبیه

اگر قدرت پرهیز، خویشتن‌داری نداری و در معرض القائات ذهنی هستی آگاه باش، ابزارهای من‌ذهنی را از خود دور کن، اختیار و انتخابت را کنار بگذار. [مرتب مطابق گفته‌های بزرگی مثل مولانا عمل کن تا پیشرفت کرده، دردهایت را بیندازی و به‌منظور زندگی از آمدن به این جهان بررسی.]

از خدا غیر خدا را خواستن
ظَنّ افزونی ست و کُلّی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خداوند غیر از زنده شدن به او یعنی همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهم به دست آوردن زندگی و سود
بیش تر است، اما در واقع از دست دادن زندگی و ایجاد درد بیش تر می‌باشد. [چرا که خداوند همانیدگی‌ها را از
انسان می‌گیرد تا او متوجه شود که باید مرکزش را از همانیدگی‌ها پاک کرده و خدا را در مرکزش بگذارد.]

از ترازو کم کنی من کم کنم
تا تو با من روشنی من روشنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

[مولانا از زبان خداوند خطاب به انسان می گوید:] اگر از ترازوی عدم و فضای گشوده شده کم کنی یعنی فضا را ببندی و نگذاری روی تو تاثیر بگذارم، من نیز از بهره رحمت، خرد و برکاتم کم می کنم، بنابراین میزان هشیاری حضور کم شده و زندگی ات خراب تر می گردد. و مادام که تو از طریق فضای گشوده شده با من صاف و روشنی، من نیز با تو صاف و روشن خواهم بود و به تو شادی، خرد و عشق می بخشم.

ور ز دستت دیو، خاتم را ببرد
پادشاهی فوت شد، بخت بمرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۸۱
-خاتم: انگشتر؛ نگین انگشتر را نیز گویند.

اما اگر دیو من ذهنی انگشتر هشیاری حضور و مرکز عدم را از دستت برباید و به طور کامل اختیارت را به دست گیرد و تو با ذهن بدون ناظر زندگی کنی و بر طبق سبب سازی های ذهنت فکر و عمل نمایی پس پادشاهی ات از دستت می رود و دیگر تو پادشاه جهان درون و بیرون نیستی، اقبال محو می گردد و برای اتفاقات بد خواهد افتاد.

بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد
بر شما محتوم، تا یَوْمُ التَّنَادِ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۸۲
-یَوْمُ التَّنَادِ: یکی از اسامی روزِ رستاخیز

ای من‌های ذهنی، پس از آن که پادشاهی شما از میان رفت، به ذهن افتادید و فضا را بستید آنگاه تا روز قیامت باید وا حسرتا بگویید. تا روزی که بفهمید باید فضاگشایی کنید و در قیامت همین لحظه به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده و به خوشبختی حقیقی دست یابید.

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۶)
 «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ.»
 «تا کسی نگوید: ای حسرتا بر من که در کار خدا کوتاهی کردم، [یعنی هیچ موقع فضاگشایی نکردم و به خداوند تبدیل نشدم] و از مسخره کنندگان بودم.» [من ذهنی را ادامه دادم.]

(قرآن کریم، سوره غافر (۴۰)، آیه ۳۲)
 «وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ.»
 «ای قوم من، از آن روز که یکدیگر را به فریاد بخوانید بر شما بیمناکم.» [یعنی من بیمناکم از روزی که یادتان می‌رود فضاگشایی کنید و فوراً به او تبدیل شوید و از خدا کمک بگیرید و خرد او را به این جهان بیاورید. در عوض با من ذهنی به یکدیگر کمک می‌کنید.]

با تشکر:

تنظیم کننده متن: بهار

گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com